

روی کرد امام ابوحنیفه (رح) در قبال حق مشارکت در امور سیاسی

و دولت‌داری



ib

نگارنده: دکتر فضل احمد احمدی*

چکیده

امام ابوحنیفه، به‌عنوان فقیه و پیش‌وای تدوین قواعد حقوقی، از تعریف و تمجید بی‌نیاز است. او که در میان سال‌های ۸۰ تا ۱۵۰ هـ می‌زیست، از لحاظ سیاسی با حاکمان هم‌عصر خویش میانه خوبی نداشت و از همین رو شخصاً وارد مناصب دولتی نشد و هرازگاهی رفتار و روی کرد حاکمان را به شدت تمام مورد انتقاد قرار می‌داد و انتخاب مقام‌های دولتی را از سوی حاکمان براساس تعصب قومی- نژادی، زبان و سایر عرضیات می‌دانست و خود همیشه احراز مناصب دولتی را براساس تعهد و تخصص حق هر مسلمان می‌پنداشت. این مسأله زمانی با اهمیت‌تر می‌شود که حق مشارکت در امور دولت‌داری و امور سیاسی برای هر مسلمان براساس آیات و روایات به اثبات می‌رسد. این پژوهش که به بررسی این مسأله پرداخته است، در پی پاسخ به این سؤال بوده که: امام ابوحنیفه چه نظر و دیدگاهی در قبال حق مشارکت در امور سیاسی و دولت‌داری داشت و معیارهای انتخاب در مناصب دولتی از نظر وی چه بود؟ با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی و با کمک از منابع کتاب‌خانه‌یی، به این نتیجه دست‌یافتیم که امام ابوحنیفه مشارکت در امور سیاسی و دولت‌داری را حق همه مسلمانان می‌دانست و تنها معیارهای انتخاب مقامات دولتی را تعهد و تخصص یا همان تقوا و کاردانی اشخاص می‌دانست و هیچ نوع تعصبی را در این زمینه قبول نداشت.

واژه‌گان کلیدی: امام ابوحنیفه، حق مشارکت، سیاست، دولت‌داری، تعهد و

تخصص.

Imam Abu Hanifa's Approach (RA) towards the Right to Participating in Political Affairs and Governance

Author: fazal Ahmad Ahmadi  

Abstract

Imam Abu Hanifah, as a jurist and the leader of the compilation of legal rules, does not need to be praised. He, who lived between the 80s and 150s, politically was not on good terms with the rulers of his time, and therefore he did not personally enter government positions, and from time to time he severely criticized the behavior and approach of the rulers. He believed that the selection of government officials by the rulers was based on ethnic-racial bias, language and other factors, and he always thought that the appointment of government positions was based on the commitment and expertise of every Muslim. This issue becomes more important when the right to participate in governance and political affairs for every Muslim is proven based on Ayeh and Hadith. This research, which has been studied on this issue, seeks to answer the question: What was Imam Abu Hanifah's opinion and perspective on the right to participating in political and governmental affairs, and what were the selection criteria for government positions in his opinion? From the descriptive-analytical method and with the help of library sources, it is concluded that Imam Abu Hanifah considered participation in political affairs and governance as the right of all Muslims, and the only criteria for choosing government officials are commitment and expertise. He knew people and did not accept any kind of prejudice in this field.

Key words: Imam Abu Hanifah, the Right to Participate, Politics, Governance, Commitment and Expertise.

* University lecturer and researcher, Herat, Afghanistan (Fazalahmadahmadi@gmail.com)



۱. مقدمه

امام ابوحنیفه، به‌عنوان فقیه و پیش‌وای تدوین قواعد حقوقی، از تعریف و تمجید بی‌نیاز است؛ زیرا براساس روایت‌های تاریخی او نخستین کسی است که فقه را تدوین و ابواب‌بندی نمود. او که در میان سال‌های ۸۰ تا ۱۵۰ هـ می‌زیست، شاهد دو دولت بزرگ اسلامی (اموی‌ها و عباسی) بود. از لحاظ سیاسی با حاکمان هم‌عصر خویش میانه خوبی نداشت و از همین رو، حتا با اجبار و ضرب و شتم وارد مناصب دولتی نشد و پیش‌نهاد احراز بزرگ‌ترین مقام‌ها، مانند قاضی‌القضات را نپذیرفت و در عوض هرازگاهی رفتار و روی کرد حاکمان را به شدت تمام مورد انتقاد قرار می‌داد و انتخاب مقام‌های دولتی را از سوی حاکمان براساس تعصب قومی - نژادی، زبان، سمت و سایر عرضیات می‌دانست و خود همیشه احراز مناصب دولتی را براساس تعهد و تخصص حق هر مسلمان می‌پنداشت.

این مسأله زمانی با اهمیت‌تر می‌شود که حق مشارکت در امور دولت‌داری و سیاسی براساس آیات و روایات برای هر مسلمان به اثبات می‌رسد؛ از سوی دیگر، در حال حاضر بسیاری از دولت‌ها و حکومت‌هایی که ظاهراً اسلامی اند، داد از اجرای احکام اسلامی می‌زنند، از تطبیق این حق طفره می‌روند و تقریباً همه تصمیمات آن‌ها در زمینه استخدام افراد صرف‌نظر از توجه به تعهد و تخصص صورت می‌گیرد.

در مورد پیشینه تحقیق این نکته قابل ذکر است، که در مورد شخص امام ابوحنیفه (ح) و جای‌گاه شان در تدوین قواعد فقهی آثار متعددی به زبان‌های عربی و فارسی به رشته تحریر درآمده است؛ اما در مورد امور سیاسی و حق مشارکت در امور دولت‌داری، نه تنها این که به زبان فارسی اثری وجود ندارد، بل که در سایر زبان‌ها نیز اثری به چشم نمی‌خورد و یا حداقل در دست‌رس نویسندگان قرار نگرفته است. با این حال، نویسندگان متأخر در مورد بحث‌های سیاسی آثار مفیدی از خود به جای گذاشته اند، که از آن جمله می‌توان به کتاب فقه سیاسی یوسف قرضاوی، کتاب‌های السیاسة الشرعیة عبدالوهاب خلاف و ابن تیمیه اشاره کرد. در عین حال نویسنده حاضر نیز مقالاتی دارد، که به نحوی به این مسأله ارتباط دارد؛ از جمله مقاله‌ی زیر عنوان «امام ابوحنیفه و مبارزه با استبداد سیاسی»، که در شماره سی‌ونهم (زمستان ۱۴۰۱) فصل‌نامه علمی - پژوهشی دانش‌گاه غالب به چاپ رسیده و همین‌طور مقاله‌ی تحت عنوان «روی کرد امام ابوحنیفه در قبال اعتدال و میانه‌روی»، که در شماره دوم (تابستان ۱۴۰۲) همان فصل‌نامه به چاپ رسیده است.

هدف از بررسی این مسأله آن است، تا در اخیر بتوان به نتیجه‌ی رسید که براساس آن حق مشارکت در امور سیاسی و دولت‌داری را برای هر فرد مسلمان در سرزمین‌های اسلامی صرف‌نظر از

۲. مبانی نظری

عرضیات، مانند نژاد، مذهب، رنگ، زبان و غیره تأیید کرد و تنها معیار انتخاب افراد را در این زمینه‌ها همان تعهد و تخصص و یا به عبارت دیگر تقوا و کاردانی بر شمرد.

این پژوهش در پی پاسخ به این سؤال است که: امام ابوحنیفه، چه نظر و دیدگاهی در قبال مشارکت در امور سیاسی و دولتی داشت و معیارهای انتخاب در مناصب دولتی از نظر وی چه بوده است؟

برای رسیدن به پاسخ سؤال پیشین، با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با کمک از منابع کتاب‌خانه‌یی و سایر منابع قابل دسترس و با توجه به نیاز جامعه بشری به دولت و امور دولتی، مسأله مورد تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است.

فرضیه مقدماتی حاکی از آن است، که امام ابوحنیفه با روش انتصاب مقامات دولتی و اشتراک افراد در امور سیاسی و دولتی عصر خویش موافق نبود و این روش را خلاف اساسات و آموزه‌های اسلام می‌دانست و برای برگزیدن افراد در مقام‌های دولتی معیارهای را در نظر داشت و همین‌گونه ذات اشتراک در امور دولت را حق همه مسلمانان می‌دانست.

نتایج این پژوهش نشان می‌دهند که: امام ابوحنیفه مشارکت در امور سیاسی و دولتی را حق همه مسلمانان می‌دانست و تنها معیارهای انتخاب مقامات دولتی، تعهد و تخصص اشخاص بوده و هیچ نوع تعصبی را در این زمینه قبول نداشت. او که در زمان دولت‌های بزرگی اسلامی (اموی‌ها و عباسی‌ها) می‌زیست، با وضاحت تمام از انتصاب افراد نالایق در ادارات دولتی انتقاد می‌کرد و در عین حال هر فرد عاقل، بالغ، متعهد و متخصص مسلمان را ذی صلاح احزار مناصب دولتی می‌دانست.

حقوق‌دان‌ها و فقیهان بر این اتفاق نظر دارند، که حکومت، نیاز جامعه بشری است؛ اما در نوع و چه‌گونه‌گی حکومت اختلاف نظر وجود دارد؛ باین حال، با توجه به آیات قرآن کریم و احادیث نبوی، این امر واضح می‌گردد، که حکومت اسلامی حکومت مشروطه است و حکومت‌داری منحصر به فرد خاصی نیست؛ بل که مربوط به همه امت مسلمان می‌شود؛ زیرا خداوند حکومت را در میان مسلمانان براساس شورا قرار داده است. خداوند در این زمینه می‌فرماید: «والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلاه و امرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون» (شوری: ۳۸)؛ و به پیامبر (ص) امر نموده تا با آنان (صحابه) مشورت نمایند: «فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر» (آل عمران: ۱۵۹)؛ و اطاعت از اولی الامر را اصلی اساسی قرار داده است: «یاایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» (نساء: ۵۹)؛ و می‌فرماید: «ولو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه

منهم» (نساء: ۸۳). در احادیث متعددی نیز به شورا دعوت شده و خلفای راشدین نیز بعد از آن اصل شورا را پیشه خود نمودند (خلاف، ۱۹۷۷: ۲۵).

به سخن دیگر، اسلام مجموعه هم‌آهنگ، که شامل: عقیده، شریعت، دین، دولت، عبادت، رهبری، نماز و جهاد ... می‌شود. باین بینش، حکومت، جزو جدایی‌ناپذیر از برنامه فراگیر این دین الهی است. برنامه‌یی که با همه تحولات زمان و مکان و باتوجه به تفاوت انسان‌ها سازگار و هم‌آهنگ می‌باشد. چنان‌که خداوند می‌فرماید: «و این کتاب را که روشن‌گر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت‌گری است، بر تو نازل کردیم»^۱ (النحل: ۸۹)؛ بنابراین، قضیه حکومت و سیاست اسلامی ساخته و پرداخته حرکت اسلامی و بنیان‌گذاران و پی‌روان آن نیست؛ بل که حقیقتی است که نصوص انکارناپذیر و قاطع اسلام، حوادث ثابت تاریخی، ساختار رسالت فراگیرش، آن را گواهی می‌دهند (قرضاوی، ۱۳۹۶: ۲۵). کافی است در این زمینه به دو آیه از سوره نساء توجه شود. آن‌جایی که خداوند می‌فرماید:

بی‌گمان خدا به شما فرمان می‌دهد، که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید، در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد، خدا شنوای بیناست. ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به کتاب خدا و سنت پیامبر او عرضه بدارید؛ این بهتر و نیک‌تر است (سوره نساء، ۵۸-۵۹)^۲.

علمای گویند آیه اول در مورد فرمان‌روایان و کارگذاران نازل شده و آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد، که از امانت‌ها امانت‌داری کنند و عدالت را مبنای حکومت خویش قرار داده و امور را به اهل آن‌ها واگذار نمایند و هرگاه حکم قرار گرفتند، به عدالت حکم کنند؛ آیه دوم در مورد فرمان‌برداران، سپاهیان و دیگران است، که باید از اولی الامر خویش اطاعت کنند (ابن تیمیه، بی تا: ۵). یا به سخن قرضاوی، روی خطابش به مردم اهل ایمان است، که فرمان‌روایان را چه از خود آنان باشند، پس از فرمان‌برداری از خداوند و پیامبرش فرمان‌برداری نمایند؛ و موارد اختلافی را به خدا و پیامبر^(ص)، یعنی کتاب و سنت ارجاع دهند. لازمه چنین چیزی آن است که مسلمانان دارای حکومت و سیاست همه‌شمول و با نفوذ باشند تا از آن اطاعت صورت گیرد، در غیر این صورت چنین توجیهاتی بی‌هوده خواهد بود (قرضاوی، ۱۳۹۶: ۲۶). اینک با توجه به این مطلب، انسان مسلمان اعم از زن و مرد مسؤول است و در مورد بنده‌گی خداوند و تلاش برای به واقعیت درآوردن دین و ادای واجبات و

۱. «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ»

۲. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا نَبِيرًا (۵۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۵۹)»

[روی کرد امام ابوحنیفه (رح) در قبال حق مشارکت در امور سیاسی و ...]

دوری از محرمات و پای‌بندی به حدود و مرزهای شریعت و فراخوانی دیگران به دین‌داری و امر به معروف و نهی از منکر دارای تکلیف و مسؤولیت است (قرضاوی، ۱۳۹۶: ۲۷۳)، و باید به‌عنوان امامت‌دار از این مسؤولیت‌ها پاس‌داری نماید.

در حدیث آمده است که: «هرگاه امانت [مسؤولیت یا کاری] ضایع شد منتظر قیامت باشید» گفتند یا رسول الله ضایع شدن امانت چیست؟ فرمود: «وقتی امانت به اهل آن سپرده نشد، منتظر قیامت باشید»^۳ (البخاری، ۱۹۹۸: ۳۶). نکته دیگر این که اگر کسی به وظیفه‌ی استخدام شود که صلاحیت و شایسته‌گی آن را نداشته باشد، در واقع به امانت خیانت شده است و خیانت به امانت یکی از چهار گناهی است که ایمان مرتکب‌شونده آن در وقت نزع، در خطر است (آزار پدر و مادر، قطع صلۀ رحم، سودخواری و خیانت در امانت)؛ بنابراین، کسی که توانایی و استطاعت پیش‌برد یک مقام را ندارد، نباید به آن وظیفه گماشته شود (هروی، ۱۳۹۵: ۴۱).

این مسؤولیت زمانی بیش‌تر نمایان می‌گردد، که شرط تکلیف استطاعت است. از ابوذر روایت است، گفتیم یا رسول الله، مرا به کار نمی‌گمارید؟ ابوذر می‌گوید پیام‌بر (ص) با دست خود بر شانه‌ام زد و فرمودند: «ای اباذر، تو شخص ضعیفی هستی، و وظیفه امانت است و وظیفه‌داری در روز قیامت سبب رسوایی و پشیمانی است؛ مگر کسی که وظیفه را به حق گرفته باشد و آن چه را که در وظیفه‌داری بر وی واجب است، ادا کرده باشد» (مسلم، ۱۹۹۸: ۷۶۲).^۴ هم‌چنان فقیه بزرگ احناف امام ابو جعفر طحاوی می‌نویسد:

قدرت و توانایی که انجام کار و عمل با آن واجب می‌گردد، بخشی از توفیق پروردگار است، که آفریده‌ی به آن توصیف نمی‌گردد و با عمل و کردار (بنده) همراه است؛ و اما توانایی از لحاظ تن‌درست‌بودن، قدرت و گنجایش (انجام کار را داشتن) و وجود امکانات و سلامت اسباب و وسایل و اعضا، که پیش از انجام کار لازم است، و امر و نهی خداوند نیز به این توانایی تعلق می‌گیرد، چنان که خداوند می‌فرماید: «خداوند به هیچ کس جز به اندازه‌ی توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند...» (طحاوی، ۱۳۸۹: ۱۸۸).

فقیهان احناف استطاعت و توانایی را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

الف. استطاعت همراه فعل، که همان قدرت و توانایی است، که انسان با آن کارها را انجام می‌دهد، مانند توفیق انجام کار خیر و این برای بنده مقدور نیست؛ اگر انسان کار نیکی انجام دهد، خداوند توانایی انجام آن را در بنده می‌آفریند و اگر بخواهد بدی کند، باز هم خداوند قدرت انجام آن را در بنده‌اش می‌آفریند، اگرچه به آن خوش‌نود نیست.

۳. إِذَا ضُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ» قیل: یا رسول الله و ما اضاعتها؟ قال: «إِذَا وُضِدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ». حدیث (۵۹).

۴. «یا ابا ذر انک ضعیف، و انما امانه، و انما یوم القیامه خزئ و ندامه، إلا من اخذها بحقها، و اذی الذی علیه فیها»، حدیث شماره (۱۸۲۵).

۵. «لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره، ۲۸۶).

ب. استطاعت و نیرویی که پیش از انجام کار لازم است و می‌توان با به‌کارگرفتن آن، کار را انجام داد و این توانایی همان سلامت ابزار و اسباب و اعضا می‌باشد. پس هرکسی که این‌گونه امور در او سالم باشد، دارای استطاعت است و انسان باوجود این نوع توانایی، مکلف به‌شمار می‌آید. برای نمونه تن‌درستی، توشه راه، هزینه ایاب و ذهاب خود و خانواده، نبودن بدهی و فرارسیدن زمان انجام حج، همه این‌ها باید باشند، تا شخص مسلمان، مکلف و مخاطب به انجام حج باشد. بی‌تردید این‌ها مقدم بر انجام حج می‌باشند، اما توفیق دست‌یابی به حج مقبول، که به‌خوبی انجام گیرد و خوش‌نودی خداوند را به همراه داشته باشد، این همراه انجام حج حاصل می‌گردد و برای بنده مقدور نیست؛ بنابراین، توفیق را خداوند باید به بنده خود بدهد تا حج او مبرور باشد. به‌طور کلی باید گفت: خداوند حج را بر کسی که استطاعت داشته باشد، واجب نموده است و هرکسی که استطاعت نداشته باشد، حج بر او واجب نیست (طحاوی، ۱۳۸۹: ۱۸۹). با قیاس از قاعده استطاعت انجام حج، می‌توان به قاعده‌یی دست یافت، که در صورت داشتن توانایی و استعداد انجام خدمات عمومی، نه‌تنها این‌که خدمت در امور حکومت‌داری و سیاسی امری نیک است، بل که واجب الهی و دستور دین مقدس اسلام است، که انسان توانا، متعهد و متخصص باید در امور سیاسی و دولت‌داری وارد بوده و برای جامعه بشری به‌ویژه جامعه اسلامی خدمت نماید. خدمت و مشارکت در حکومت‌های غیر دینی نیز یک بحث علمی و فقهی است، که میان علما اختلاف نظر وجود دارد. هرچند در این زمینه اصل قاعده بر عدم مشارکت و هم‌کاری و هم‌یاری با ستم‌کاران است؛ اما در مواردی که در آن مراعات مصالح در نظر باشد، مانند کم‌کردن میزان شر و ستم، برگزیدن زیان کم‌تر، سنت تلاش تدریجی و موارد دیگر مطرح باشد، یک مسلمان می‌تواند در حکومت غیر دینی نیز مشارکت داشته باشد و جلو مفساد و مظالم را به حد توان خویش بگیرد (قرضاوی، ۱۳۹۶: ۳۰۶).

نکته دیگری که در تبیین مسأله به ما کمک می‌کند، سابقه تاریخی نحوه حکومت‌داری صدر اسلام است. در صدر اسلام انتخاب والی‌ها، قضات و فرمان‌داران براساس تعهد و تخصصی که داشتند برگزیده می‌شدند و هیچ موضوعی عرضی، مانند نسب، رنگ، قوم، نژاد، زبان و غیره مطرح نبود، چنان‌که در زمان خلافت حضرت عمر^(رض)، عمار بن یاسر، که یک برده آزاد شده بود، فرمان‌دار و عبدالله بن مسعود معلم و وزیر او در کوفه تعیین می‌شوند. همین‌گونه روایت است که روزی حضرت عمر، نافع بن حارث را که فرمان‌دار مکه تعیین کرده بود در عسفان ملاقات کرد و از او پرسید: چه کسی را برای مردم وادی جانشین کرده‌ای؟ نافع گفت: برای آن‌ها ابن ابزی را جانشین کرده‌ام. پرسید: او کیست؟ گفت: مردی از برده‌گان ماست؛ عمر^(رض) پرسید برای آن‌ها برده‌ای را جانشین تعیین کرده‌ای؟ جواب داد: بلی. او قاری کتاب خدا، عالم به فرایض و قاضی است (سید قطب، ۱۳۷۸: ۲۶۱).

[روی کرد امام ابوحنیفه (رح) در قبال حق مشارکت در امور سیاسی و ...]

تعهد و تخصص در پیشینه دولت‌داری اسلام تا آن‌جا نمایان است که هرگاه نامی از عبدالله بن عباس برده می‌شود، نام غلام وی عکرمه نیز ذکر می‌گردد؛ وقتی اسم عبدالله بن عمر به میان آید، از برده وی نافع نیز یاد می‌گردد و همچنین انس بن مالک و غلامش ابن سیرین، ابوهربیره و غلامش عبدالرحمن بن هرمز (سید قطب، ۱۳۷۸: ۲۶۳)؛ باین‌حال، در این میان چیزی که کاملاً واضح به‌نظر می‌رسد، این است که هر چند تعهد و تخصص به مثابه دو بال انجام مسؤلیت‌ها و وظایف به‌گونه عام، در امور دولت و سیاست به‌صورت خاص مطرح است، اما از همان صدر اسلام (چنان‌که در داستان ابوذر آمد) تخصص یا همان کاردانی نسبت به تعهد/ تقوا اولویت داشته است؛ زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند صحابه کرام را به عدم تعهد/ تقوا در برابر قواعد اسلامی متهم کند؛ درحالی‌که به آسانی می‌توان گفت بسیاری از صحابه کرام متخصص کاردان نبودند و از همین‌رو همه آن‌ها به مقامات عالی‌رتبه دولتی نرسیدند؛ بنابراین، اگر غلام‌ها و برده‌گان هم به مناصب عمده و اساسی سیاسی و دولتی رسیدند، نسبت به تخصص آن‌ها بوده است، نه تعهد محض.

به سخن دیگر، لازم است که در تمام امور، صالح‌تر را بشناسیم، برای مسؤول‌قرارگرفتن دو رکن وجود دارد: قوت و امانت؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «ان خیر من استتجرت القوی الامین» (القصص: ۲۶)، و پادشاه مصر به حضرت یوسف گفت: «انک الیوم لدینا مکین امین» (یوسف، ۵۴) و خداوند در توصیف جبرئیل می‌گوید: «انه لقول رسول کریم؛ ذی قوه عند ذی العرش مکین؛ مطاع ثم امین» (التکویر: ۱۹-۲۱).

قوت و قدرت در امور مختلف متفاوت است، قوت در رهبری جنگ، شجاعت قلب، خبره‌گی، نیرنگ و استقامت در جنگ است، قوت در داوری کردن میان مردم به علم و عدالت، که براساس کتاب خدا و سنت پیامبر^(ص) او باشد و قدرت اجرایی داشته باشد، بر می‌گردد. اما امانت‌داری به ترس از خداوند و نترسیدن از مردم بر می‌گردد و خداوند برای اولی‌الامر مسلمانان سه ویژه‌گی را معین کرده است: «فلا تخشوا الناس واخشون ولا تشتروا بئایتی ثمنا قليلا و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکفارون» (المائده: ۴۴). در حدیث نیز وارد شده است که قضات سه‌گونه اند: دو تا از آن‌ها در جهنم و یکی در بهشت است؛ یکی حق را می‌داند و خلاف آن حکم می‌کند، در جهنم است و کسی که بدون علمی میان مردم قضاوت می‌کند، در جهنم است؛ کسی که حق را می‌داند و براساس آن حکم می‌کند، در بهشت است.^۶ قاضی نام هر شخص است که میان دو نفر داوری کند، اعم این‌که خلیفه، پادشاه، نایب پادشاه والی یا کسی دیگری باشد که براساس شریعت داوری کند (ابن تیمیه، بی تا: ۱۸).

^۶ «القضات ثلاثه: قاضیان فی النار و قاضی فی الجهنه. فرجل عرف الحق و قضی بخلافه فهو فی النار، و رجل قضی للناس عل جهل فهو فی النار، و رجل علم الحق و قضی به فهو فی الجهنه». اخرجه ابو داود (۳۵۷۲) ترمذی (۱۳۲۲)، نسائی در الکبری (۵۸۹۱) و ابن ماجه (۲۳۱۵).

با این حال، جمع قوت و امانت‌داری کاری مشکلی است؛ از این رو، با توجه به نوع منصب لازم است میان قوت و امانت‌داری، هر کدام که برای مردم بیش تر منفعت دارد، انتخاب شود؛ مثلاً برای مناصبی مانند جنگ، قوی و شجاع بر ضعیف، امانت‌دار برتری دارد؛ چنان که از امام احمد بن حنبل در مورد دو مرد امیر در جنگ پرسیدند که: یکی قوی فاجر و دیگری ضعیف صالح است با کدام جهاد شود؟ امام احمد گفت: فاجر قوی، قوت آن برای مسلمانان است و فجور آن برای خود وی، اما صالح ضعیف، صالح بودن آن برای خود وی است و ضعف آن برای مسلمانان، بنابراین، با قوی فاجر جهاد کنید (ابن تیمیه، بی تا: ۱۹). چنان که پیامبر (ص) فرمودند: «خداوند این دین را با مرد فاجر تقویت می‌کند»^۷ (البخاری، ۱۹۹۸: ۵۸۶ و مسلم، ۱۹۹۸: ۷۰).

بر اولی الامر واجب است که بر هر امری از امور مسلمانان کسی را استخدام نماید، که صالح تر باشد. پیامبر (ص) در این مورد می‌فرماید: «کسی که در امر مسلمانان به مقام می‌رسد و کسی را استخدام نماید که از آن صالح تر وجود دارد، به خدا و پیامبر آن و به مسلمانان خیانت کرده است»^۸ و عده‌یی از قول حضرت عمر روایت کردند که فرمود: کسی که به امری از امور مسلمانان گماشته می‌شود و او بخاطر قربات و دوستی کسی دیگر را استخدام می‌کند، به خداوند و پیامبر او و مسلمانان خیانت کرده است (ابن تیمیه، بی تا: ۷).

۳. حق و استفاده از آن

حق در لغت به معانی متعدد استفاده شده، که تقریباً همه آن‌ها در حول و حوش معنی ثبوت و وجوب می‌چرخد. مانند فرموده خداوند: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰی أَكْثَرِهِمْ فَهَمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (یس: ۷)؛ یعنی حق بر آن‌ها ثابت و واجب شد، در حالی اکثراً نمی‌دانند؛ هم‌چنین می‌فرماید: «لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُنْطِلَ الْبَاطِلَ» (الانفال: ۸)؛ یعنی تا حق را ثابت و باطل را نابود کند؛ و «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» (الاسراء: ۸۱)؛ یعنی حق آمد و باطل نابود شد؛ هم‌چنین واژه حق به مفهوم امتیاز و نصیب معین به کار رفته است؛ مانند فرموده خداوند: «وَالَّذِينَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ، لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُوْمِ» (المعارج: ۲۴ و ۲۵)؛ یعنی در اموال‌شان برای سائل و محروم حقی مشخصی است. همین گونه واژه حق به عدالت، که در مقابل آن ظلم باشد، اطلاق می‌گردد؛ مانند فرموده خداوند: «وَاللّٰهُ يَفْضِيْ بِالْحَقِّ» (غافر: ۲۰)؛ یعنی خداوند به حق دآوری می‌کند.

اما از نظر فقیهان تعاریف متعددی مطرح شده است. عده‌یی از فقیهان متأخر گفته‌اند: حق عبارت از حکم ثابت شرعی است؛ اما به نظر می‌رسد این تعریف جامع نیست؛ از این رو، حق عبارت است از

^۷ ان الله يؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر» حديث (۳۰۶۲) و مسلم حديث (۱۱۱).

^۸ من ولي من أمر المسلمين شيئاً، فولى رجلاً و هو يجد من هو اصالح للمسلمين منه، فقد خان الله و رسوله و خان المؤمنين». رواه الحاكم و في «صحيحه».

رابطه اختصاصی میان صاحب حق و مصلحت، که از آن استفاده می‌کند. مصطفی زرقاء می‌نویسد: حق عبارت از اختصاصی است که شریعت براساس آن سلطه یا تکلیف ایجاد می‌کند.

باین‌حال، اسلام برای استفاده از حق، قیودی معین کرده است؛ مانند مصلحت حقوق دیگران و عدم ضرر به مصلحت عموم؛ بنابراین، حق مطلق نیست، مقید به نفع جامعه و منع ضرر به دیگران است و حق در شریعت مستلزم دو واجب است: الف. واجب عام؛ به همه مردم واجب است که احترام به حق شخص و عدم تعرض بر آن را رعایت کنند؛ ب. واجب خاص؛ بر صاحب حق واجب است که با استفاده از آن به عنوان حق، به دیگران ضرر وارد نکند (الزحیلی، ۱۹۸۵: ۸-۱۰).

باتوجه به مطالب پیشین، حق به سه دسته تقسیم می‌شود: حق الله، حق الناس و حق مشترک. منظور از حق الله یا حق عام، تقرب الهی، اقامه شعائر دین او و یا تحقق به نفع عام بدون اختصاص فردی خاصی است. مانند عبادات (نماز، روزه، حج، زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، نذر، سوگند، تسمیه گفتن هنگام ذبح...); تطبیق عقوبات (حد زنا، قذف، سرقت، نوشیدن شراب...). احناف حق الله را به هشت طبقه تقسیم می‌کنند؛ در این‌جا فرصت توضیح دادن آن‌ها نیست. منظور از حق الانسان یا حق العبد، حمایت از مصلحت شخص است. اعم از این‌که حق عام است مانند حفظ سلامتی اولاد و اموال، حفظ امنیت، ریشه‌کن نمودن جرایم، استفاده از مرافق عام و یا حق خاص است؛ مانند رعایت حق مالک بر ملک او، حق فروشنده بر مشتری در فروش مال، حق شخص در بدل مال تلف شده، رد مال غصب‌شده، حق نفقه زن بر شوهر آن و... .

و منظور از حق مشترک، حقی است که در آن حق الله و حق العبد جمع می‌شود و ممکن است گاهی حق الله و گاهی حق العبد برتری داشته باشد؛ مانند عدت زن مطلقه، که در آن حق الله به‌خاطر صیانت از اختلاط انساب وجود دارد و حق العبد، که عبارت از حفظ نسب اولاد او است، که در این میان حق الله اولویت دارد (الزحیلی، ۱۹۸۵: ۱۳-۱۵).

حق مشارکت در امور دولت و سیاست از جمله حقوق مشترک است، که گاهی در آن حق الناس و گاهی حق الله برتری می‌یابد.

به‌عنوان نمونه، یکی از عمده‌ترین بحث‌های حقوق مشترک، حق مشارکت در امور دولت و سیاست، مسأله رهبری دولت یا همان امامت است. تقریباً در همه اسناد تاریخی و فقهی صدر اسلام امامت از آن قریش پنداشته شده است، که نست به کلیت که دارد می‌توان آن را حق خاص دانست. بسیاری از نویسندگان در این زمینه به احادیثی از پیامبر (ص) از جمله به حدیثی استناد می‌کنند، که ایشان فرمودند: «الأئمة من قریش». در روز سقیفه مهاجرین با استناد به همین حدیث و قبول نمودن سعد بن عباد، که گفت: «نحن الوزراء و انتم الأمراء»، به امامت ابوبکر صدیق موافقت نمودند (عطوان، ۱۹۹۱: ۸)؛ باین‌حال، درحالی‌که اصل امام از قریش است در آن زمان پذیرفته شد و کماکان

در زمان اموی‌ها و عباسیان ادامه داشت؛ اما بعد از این دو عصر دیگر هیچ توجهی به اصل قریش بودن امام نشده است؛ چنان‌که هیچ‌یک از رهبران امپراتورهای عثمانی، سلجوقی، خوارزمی و دیگران قریشی نبودند. این نشان از آن دارد، اولویت‌گیری حق‌ها نسبت متحول است. نکته دیگری که در همین زمینه مطرح می‌شود، این است که از همان ابتدای به میان آمدن مسأله حکومت‌داری و امور سیاسی، هیچ‌گاه حق مشارکت در امور سیاسی و حکومت‌داری منوط به دین، مذهب، جنسیت، قومیت و زبان خاص نبوده، چنان‌که در همان روز سقیفه وزارت اهل یثرت (مدینه) پذیرفته شد و هیچ شک و تردیدی در این زمینه مطرح نشد؛ بنابراین، حق مشارکت در امور دولت‌داری، سیاست حق هر مؤمن، مکلف و حق هر انسانی که از توانایی جسمی و عقلی بهره‌مند باشد، بوده و خواهد بود؛ از همین رو، ابوحنیفه معتقد بود، که خلافت ارثی نیست و از روی توصیه نیز نباید باشد و نباید هم به زور بر مردم تحمیل شود و تنها باید از راه بیعت آزادانه (مردم) انجام گردد؛ لذا می‌گفت: «خلافت با اجماع و اجتماع و مشورت مؤمنان صورت می‌گیرد» (شرباصی، ۱۳۸۶: ۵۴).

۴. مساوات اصل کلی حق‌ها

ایجاد مساوات مطلق و برابری همه‌گانی میان همه انسان‌ها و آزادی وجدانی مطلق از همه ارزش‌ها و تمامی اعتباراتی که این مساوات را مخدوش می‌سازد، از همان ابتدا رسالت اسلام بود (سید قطب، ۱۳۷۸: ۲۵۹)؛ از این رو، مساوات عمده‌ترین شعار اسلامی است، که احکام و نصوص در مورد آن به وضوح بیان شده است؛ زیرا اسلام میان این و آن در برابر قانون تفاوت قائل نیست و هیچ‌کس مافوق قانون قرار نمی‌گیرد؛ از این رو، امیرالمؤمنین، والی و هر فرد دیگر از افراد جامعه اسلامی در امور مدنی و جنایی مساوی اند، هیچ یک بر دیگری به هیچ‌عنوان برتری ندارد، بل که همه در برابر قانون برابر اند.

همین‌گونه اسلام میان این و آن به بهره‌مندی از حقوق تفاوت قائل نیست؛ هیچ منزلت و حقی برای افراد و یا گروهی خاص قرار نداده است، که دیگران از آن بهره‌مند نباشند؛ بل که اساس بسیاری از حق‌ها استعداد و توانایی است. همان‌طوری که برتری نزد خداوند به تقوا می‌باشد؛ از این رو، همه مناصب دولتی از امیرالمؤمنین گرفته تا پایین‌ترین منصب حق مشاع میان همه افراد امت است و هیچ حقی به خاطر عصبیت و نسب نیست؛ چنان‌که پیامبر^(ص) می‌فرماید: «عرب بر عجم هیچ برتری جز با تقوا ندارد»^۹ و در مورد بنی هاشم می‌فرماید: «ای بنی هاشم، در موردی از اعمال و نسب‌های سخن نگویند، به‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست»^{۱۰}.

^۹ «لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی».

^{۱۰} «یا بنی هاشم لا یجتنی الناس بالأعمال و تجینونی بالنسب. إن اکرمکم عندالله اتقاکم».

رؤی کرد امام ابوحنیفه (رح) در قبال حق مشارکت در امور سیاسی و ...

و بسیاری از آیات و روایات مساوات را شعائر ایمان می‌داند؛ مانند فرموده خداوند: «انما المؤمنون اخوة»؛ و فرموده پیامبر (ص): «خدم شما برداران شماست»^{۱۱} و «مردم مانند دندان‌های شانه باهم برابر اند، هیچ سرخی بر سیاه و هیچ عربی بر عجم برتری ندارد»^{۱۲}.

و در بسیاری از احکام اجرایی مساوات برقرار است؛ مانند حج، که همه لباس یک‌رنگ می‌پوشند؛ نماز، که همه در صفوف مساویانه ایستاده می‌شوند؛ در جنایات، که جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، مرگ در برابر قصاص و ... است.

در سایر موارد نیز مساوات اصل اساسی و شعار عمومی اسلام است؛ چنان‌که در صدر اسلام، شعار مسلمانان در جنگ و صلح مساوی بودن بود. ذمی‌ها و متعهدین نیز از نعمت مساوی در سرزمین‌های خود بهره می‌بردند، چنان‌که پیامبر (ص) می‌فرماید: «آن‌چه برای ماست برای آنان نیز است و آن‌چه بر ما است بر آنان نیز است»^{۱۳}؛ و هم‌چنین می‌فرماید: «اگر کسی ذمی را اذیت کند در روز قیامت من دشمن او هستم»^{۱۴} (خلاف، ۱۹۷۷: ۴۰-۴۲).

۵. امام ابوحنیفه و حق مشارکت در دولت و امور سیاسی

بدون تردید مذهب فقهی ابوحنیفه، یک صورت زنده و آشکار است؛ برای اثبات این‌که فقه اسلامی صلاحیت و شایستگی آن را دارد که با صادر کردن احکام، در تمام جنبه‌های گوناگون جامعه، آن را یاری رساند و نیازهای جامعه را پاسخ‌گو باشد؛ چون ابوحنیفه در تکوین و تأسیس مذهب خود، بر قرآن کریم، سنت نبوی (ص)، اجماع، قیاس و استحسان متکی بوده و از این راه مجال و میدان خویش را گسترش داده تا اجتهاد و استنباط کند و هرچه را جامعه در عرصه‌های مختلف به آن نیاز دارد، برای آن پیش‌بینی و وضع نماید؛ بدون این‌که از اصول دین و قواعد شریعت خارج شود و رو در روی آن به‌ایستد. او می‌گفت: «من، نخست به کتاب خدا عمل می‌کنم در حکم چیزی که حکمش را در کتاب خدا نیابم، به سنت پیامبر (ص) عمل می‌کنم و در آن‌چه که در کتاب و سنت رسول‌الله نیابم، به قول یاران پیامبر عمل می‌کنم و در میان آنان، به قول هرکس که به خواهم عمل می‌کنم و قول هرکس را که نخواهم عمل نمی‌کنم؛ ولی به هر حال سخن آنان را برای قول دیگران ترک نمی‌کنم و از قول آنان بیرون نمی‌روم» (شرباصی، ۱۳۹۲: ۳۷).

امام با تأسیس این اصول کلی، روش و بینش خاصی برای خود ایجاد و با استفاده از این اصول در زمینه‌های بسیاری به تدوین قواعد پرداخت و حتا مواردی را که هنوز رُخ نداده بود، پیش‌بینی کرد

^{۱۱} «اخوانکم خدمکم».

^{۱۲} «الناس سواسیه كأسنان المشط، لا فضل لأحمر علی اسود ولا لعربی علی عجمی».

^{۱۳} «لهم مالنا و علیهم ما علینا».

^{۱۴} «من أذی ذمیاً فأننا خصمه یوم القیامه».

(فقه افتراضی)؛ اما در بحث گرایش جمع‌گرایانه و فردگرایانه^{۱۵} که بحث سیاسی است و دولت‌های متمدن چه در گذشته و چه در حال حاضر در اداره امور و دولت‌داری یکی از این دو روش را در پیش گرفته‌اند، نیز ایراد سخن کرد.

امام ابوحنیفه به روش فردگرایانه گرایش داشت. این گرایش، در بسیاری از فتاوی‌ای ایشان مشهود است؛ چنان‌که ایشان حق ازدواج را برای دختر جوانی که به سن بلوغ رسیده و از عقل کامل برخوردار است، محفوظ می‌داند و ولایت ولی او را در این خصوص سلب می‌کند و نیز شخص سفیه و فراموش کار را محجور نمی‌داند و اجازه تصرف در اموال خود را به آنان واگذار می‌نماید؛ هم‌چنین بده‌کار هم محجور نمی‌شود و اجازه تصرف در اموال خود را دارد. امام وقف را به اعتبار این‌که به محدود نمودن حق مالکیت فرد می‌پردازد، محدود کرده است. مالک در داخل ملک خود تا زمانی که از حدود ملک خود تجاوز نکرده است، حق هرگونه تصرف مالکانه را دارد (رحیمی، ۱۳۹۰: ۹۴).

در بحث اشتراک در امور دولت‌داری و امور سیاسی امام ابوحنیفه از پذیرش مقام قضاوت خودداری کرده و حتا به خاطر عدم قبول مقام قضاوت مورد ضرب و شتم قرار گرفت؛ اما به هیچ‌صورت این بدان معنا نیست که امام حق مشارکت در دولت و امور سیاسی را قبول نداشته است؛ بل که نمی‌خواست در حکومتی کار کند که در آن علیه مردم ظلم می‌شود؛ چنان‌که خودش در مورد عدم پذیرش مقام قضاوت می‌گوید: به خدا قسم که در حالت عادی مطمئن نیستم و در حال غضب چه‌گونه مطمئن باشم؟! برای این کار مناسب نیستم. منصور گفت: دروغ می‌گویی. تو برای این کار صالح هستی. ابوحنیفه گفت: امیرالمؤمنین خودت حکم کردی؛ اگر صادق باشم، گفتم امیرالمؤمنین که صالح نیستم؛ اگر دروغ‌گو باشم، چه‌گونه لازم می‌بینی که یک دروغ‌گو را عهده‌دار قضاوت کنی (بغدادی، ۲۰۰۱: ۴۵۱؛ الذهبی، ۱۹۹۶: ۴۰۲).

هم‌چنین روایت است هنگامی که ابن هبیره والی عراق (کوفه) بود. در عراق فتنه ظهور کرد. ابن هبیره فقیهان را خواست و به هر یک از آن‌ها منصب داد و خواست مهر دولت را به ابوحنیفه بدهد تا این‌که هیچ حکم و چیزی از بیت‌المال بدون سرپرستی وی انجام نشود؛ اما ابوحنیفه از پذیرفتن آن ابا ورزید. ابن هبیره سوگند یاد کرد که اگر نپذیرد وی را مورد ضرب و شتم قرار دهد؛ فقیهان به ابوحنیفه گفتند: تو را به خدا قسم می‌دهیم، به دست خود، خود را هلاک مکن! هیچ‌کدام ما از این کار راضی نیستیم؛ اما جای‌گزینی برای عدم قبول آن نمی‌یابیم؛ ابوحنیفه گفت: اگر از من بخواهند که دروازه‌های مسجد را برای آنان باز کنم، نمی‌کنم؛ درحالی‌که از من می‌خواهند تا گردن مسلمانان را بزنم و کشتن مسلمان بعد از شرک از گناهان کبیره است. به خدا قسم این کار را نمی‌کنم. سپس

^{۱۵} در روش جمع‌گرایانه همه اختیارات فرد که در ارتباط با جامعه است، تحت نظارت دولت قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که در روش فردگرایانه انتخاب راه و روش آزاد گذاشته می‌شود و تنها با محدودیت‌های احکام و اخلاقی دین محصور می‌شود.

[روی کرد امام ابوحنیفه (رح) در قبال حق مشارکت در امور سیاسی و ...] **غالب**

دست‌گاه قدرت وی را زندانی کرد و تا دو هفته وی را نزدند؛ اما بعداً وی را چهارده شلاق زدند. به روایت دیگر، همه‌روزه وی را می‌زدند تا این که فردی نزد ابن هبیره آمد، که ابوحنیفه از ضرب‌وشتم به مرگ رسیده است، بعدها ابن هبیره راه را بر وی باز کرد و ابوحنیفه به سوی مکه فرار کرد (الهیتمی، ۱۳۲۴: ۶۶ و الصیمری، ۱۹۸۵: ۶۶).

یکی از شعارهای بسیار معروف امام ابوحنیفه این بود: اگر پادشاه تو را عهددار منصب می‌کرد قبول نکن؛ مگر این که بدانی اگر قبول نمی‌کردی مردم از آن متضرر می‌شود و بعد از این که بدانی که تو را به خاطر علم تو منصوب می‌کند (احمدی، ۱۴۰۱: ۷۲). در این شعار سه معیار اساسی قبول مناصب دولتی نهفته است، اول این که اگر توانایی نداشته باشی مستحق استخدام نیستی؛ دوم، زمانی مستحق استخدام در مناصب دولتی هستی که از تو به مردم نفعی برسد و تردیدی در این نیست زمانی یک شخص برای مردم نفع می‌رساند که دارای تخصص و شایسته‌گی باشد و سوم، شرط عالم‌بودن به اداره امور است؛ از این رو، اگر فردی در امور معین عالم و دانا نباشد، باز هم شایسته احراز آن مقام نیست.

به سخن مولانا: «با پادشاهان نشستن از این روی خطر نیست که سر برود، که سری است رفتی، چه امروز، چه فردا؛ اما از این روی خطر است که ایشان چون درآیند و نفس‌های ایشان قوت گرفته است و اژدها شده، این کس که به ایشان صحبت کرد و دعوی دوستی کرد و مال ایشان قبول کرد لابد باشد که بر وفق ایشان سخن گوید و رأی‌های بد ایشان را از روی دل نگاه‌داشتی قبول کند و نتواند مخالف آن گفتن. از این روی خطر است؛ زیرا، دین را زیان دارد. چون طرف ایشان را مغمور داری، طرف دیگر که اصل است از تو بیگانه شود» (بلخی، ۱۴۰۱: ۴).

بالین حال، شاگردان ارشد امام ابوحنیفه به مقام‌های بلند دولت دست یافتند و در زمینه‌های مختلف به‌ویژه قضاوت در دولت‌های عباسی فعالیت کردند. امام ابویوسف قاضی القضاة هارون رشید خلیفه عباسی بود. امام محمد شیبانی نیز در زمان هارون الرشید به منصب قضاوت گماشته شد و امام زفر بن الهذیل نیز متصدی مقام قضاوت بصره را به عهده داشت (شرباصی، ۱۳۸۶: ۳۵).

از سوی دیگر، وقتی نگاهی به اصول مذهب حنفی انداخته شود، به وضوح روشن می‌گردد که این مذهب رسیدن به مقام و منصب دولتی را در صورت داشتن توانایی و استطاعت، حق هر مسلمان می‌داند (شرباصی، ۱۳۸۶: ۳۷)؛ چنان که اصل اول این مذهب «آسان‌گیری در عبادات و معاملات است» و براساس این اصل نباید راه‌های دستیابی یک مسلمان را به حق مشارکت در امور سیاسی و حکومت محدود کرد. همچنین اصل دیگری که «تصرفات انسان را تا آن جا که ممکن باشد درست می‌داند»، بیان‌گر این مطلب است؛ مادامی که یک مسلمان سالم و کامل بوده، شرایط تصرف صحیح را داشته باشد، مستحق دستیابی به هر مقام و منزلتی را دارد؛ همین‌گونه اگر به اصل دیگری که در

آن «مراعات حرمت انسان و بشریت وی» را رعایت می‌کند، توجه شود، واضح می‌گردد که محدود کردن حق انسان‌هایی که دارای توانایی و استطاعت اند، در واقع بی‌حرمتی به انسان و بشریت یک انسان است (احمدی، ۱۴۰۲: ۱۶۴).

علاوه بر این که مشارکت در امور سیاسی و دولت‌داری حق مسلم همه مسلمانان در کشورشان است و این امر براساس آیات و روایات متعدد قابل اثبات می‌باشد، حضور و اشتراک افراد توانمند در این امور مبنای عقلانی نیز دارد. امام ابوحنیفه که به عقل‌گرایی نیز شهرت داشت، با اجتهاد و رأی خویش نیز بر تأیید حق مشارکت همه‌گان در امور سیاسی و دولت‌داری افزود. چنان‌که رأی و نظر او در امور متعدد مبنا و اساسی را گذاشت که نیاز جامعه بشری با آن مرفوع شد. عقل‌گرایی‌بی‌کی که مشخصه حنفیت به شمار می‌رود، توانسته است موضوعات بسیاری در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را حل نموده و میانه‌روی را به جامعه بشری اهدا کند (احمدی، ۱۴۰۲: ۱۶۰).

۶. مناقشه

در مورد مسأله اشتراک در امور سیاسی و دولت‌داری بحث و سخنان زیادی در رشته و گرایش‌های مختلف وجود دارد، عده‌یی آن را حق ذاتی هر فرد می‌دانند و بدون توجه به هیچ عرضه‌یی، همه افراد را ذی‌حق و ذی‌صلاح احراز مناصب دولتی می‌دانند و تعداد دیگری برای احراز مناصب دولتی و عهده‌دارشدن امور مردم، مجموعه‌یی از شرایط را وضع کردند و با تکمیل آن‌ها هر فرد می‌تواند مناصب دولتی را احراز نماید؛ اما آن‌چه در این زمینه هنوز به‌گونه جدی مورد توجه قرار نگرفته است، کماکان به اصولی وابسته است که نمی‌توان از آن‌ها قواعد مشخص و معینی را استنباط کرد، قواعد فقهی و احکام دین می‌باشد. با این حال در میان فقیهان و اندیش‌مندان علوم اسلامی تعدادی بودند و هستند که در این زمینه ایراد سخن نموده و در زمینه قواعدی را اساس گذاشته‌اند، که از آن جمله می‌توان امام ابوحنیفه را پیش‌وای این گرایش دانست و او را مؤسس تدوین قواعد دولت‌داری و امور سیاسی برشمرد.

۷. نتیجه‌گیری

دولت یک نیاز از نیازهای جامعه بشری است و در طول تاریخ دولت‌ها به انواع مختلف وجود داشته و هم‌چنان باقی خواهند ماند. اسلام به‌عنوان آیین مقدس به پایه‌گذاری دولت و امور دولت‌داری و سیاسی تأکید نموده و بسیاری از آیات قرآن کریم و احادیث پیام‌بر^(ص) بر این امر گواهانند. نکته دوم این که در تمام نظام‌های حاکم بر جامعه بشری، اعم از این که الهی باشد یا بشری، برای استخدام و انتصاب در مقام و منزلتی، شرط و شروط وجود دارد. این معیار خدمت در امور

دولت‌داری و سیاسی از نظر فقیهان احناف تعهد و تخصص و یا به عبارت دیگر همان تقوا و کاردانی است.

نکته سوم این که در برخی از بحث‌ها، تخصص یا کاردانی بر تعهد و تقوا مقدم است؛ چنان که می‌توان متخصصان غیر مسلمان را در صورت نیاز به امور دولتی مسلمانان استخدام کرد؛ زیرا تقوا امر درونی است و فایده آن برای خود شخص است؛ درحالی که متخصص اگر متقی هم نباشد، می‌تواند برای جامعه بشری مفید واقع شود.

نکته آخر این که هیچ وجه عرضی، مانند نژاد، جنس، قوم، ملیت، آیین، زبان و ... ممیز حق مشارکت در امور دولت‌داری و سیاسی نیست و هر امیر و آمری که با عصبیت به استخدام و انتصاب افراد در امور دولت و سیاست اقدام نماید، بدون تردید گناهی را مرتکب شده است که هرگاه استخدام‌شونده، عمل غیر مجازی را مرتکب شود و یا با عصبیت کارهایی را به پیش ببرد، استخدام‌کننده آن نیز به این گناه شریک است.

ORCID

Fazal Ahmad Ahmadi  <https://orcid.org/0000-0002-2146-319X>

سرچشمه‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم. (بی تا). *السیاسة الشرعية فی اصلاح الراعی و الرعية*. تحقیق: علی بن محمد العمران. نشر و التوزیع: دار علم الفوائد.
۳. احمدی، فضل احمد. (۱۴۰۱). «امام ابوحنیفه و مبارزه با استبداد سیاسی». هرات: فصلنامه علمی-پژوهشی علوم اجتماعی دانش‌گاه غالب. ۱۱(۴). صص ۵۷ تا ۷۶.
<https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V39.I4.6>
۴. احمدی، فضل احمد. (۱۴۰۲). «روی کرد امام ابوحنیفه در قبال اعتدال و میانه‌روی». هرات: فصلنامه علمی-پژوهشی علوم اجتماعی دانش‌گاه غالب، ۱۲(۲). صص ۱۵۵ تا ۱۷۲.
<https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V.12.I2.9>
۵. البخاری، محمد بن اسماعیل. (۱۹۹۸). *صحیح البخاری*. اعنتی به: ابو صهبب الکرمی. مملکه العربیه السعودیه_ ریاض: بیت الافکار الدولیه للنشر و التوزیع.
۶. بغدادی، الامام ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب. (۲۰۰۴). *تاریخ البغداد*. ضبط و تحقیق صدقی جمیل العطار. الجزء الحادی عشر. الطبع الاولی. بیروت- لبنان: دارالفکر.
۷. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد. (۱۴۰۱). *مجموعه مقالات (فیه ما فیه)*. ویرایش متن: جعفر مدرّس صادقی.
۱۸. چ. تهران: نشر مرکز.

۸. خلاف، عبدالوهاب. (۱۹۷۷). **السیاسه الشرعیه او نظام الدوله الاسلامیه فی الشئون الدستوریه و الخارجیه و المالیه**. مصر - القاهره: دارالانصار.
۹. الذهبی، الامام الحافظ شمس‌الدین محمد بن احمد بن عثمان. (۱۴۰۸). **مناقب الإمام ابی حنیفه و صاحبہ ابی یوسف و محمد بن الحسن**. الطبعة الثالثة. بیروت - لبنان. بحیدر آباد الدکن بالهند: لجنه إحياء المعارف النعمانیه.
۱۰. رحیمی، عبدالحمید. (۱۳۹۰). «**آراء و اندیشه‌های فقهی، اصولی، کلامی و سیاسی امام ابوحنیفه**». مجموعه مقالات پژوهشی بررسی آراء و اندیشه‌های امام ابوحنیفه. گردآوری: موسی عزیری. صص ۵۱ تا ۱۰۳.
۱۱. الزحیلی، وهبه. (۱۹۸۵). **الفقه الاسلامی و ادلته**. ج ۴. الجزء الرابع (النظریات الفقیه و العقود). الطبعة الثانية. دمشق - سوريا: دارالفکر للطباعة و التوزیع و النشر.
۱۲. سید قطب. (۱۳۷۸). **عدالت اجتماعی در اسلام**. ترجمه سیدهادی خسروشاهی و محمد علی گرامی. بی‌جا.
۱۳. شریاصی، احمد. (۱۳۹۲). **چهار امام اهل سنت**. ترجمه محمود ابراهیمی. ج ۲. ایران: انتشارات کردستان.
۱۴. الصیمری، القاضی ابی عبدالله حسین بن علی. (۱۹۸۵). **اخبار ابی حنیفه و اصحابه**. الطبعة الثانية. بیروت - دمشق: عالم الکتب.
۱۵. طحاوی، امام ابوجعفر احمد بن محمد. (۱۳۸۹). **عقیده طحاوی**. ترجمه سعدی محمودی. ج ۱. تهران - ایران: نشر احسان.
۱۶. عطوان، حسین. (۱۹۹۱). **الفقهاء و الخلافه فی العصر الأموی**. الطبعة الاولى. بیروت - لبنان: دارالجلیل.
۱۷. قرضاوی، یوسف. (۱۳۹۶). **فقه سیاسی**. ترجمه عبدالعزیز سلیمی. ج ۵. تهران - ایران: نشر احسان.
۱۸. مسلم، ابی الحسن مسلم بن حجاج. (۱۹۹۸). **صحیح مسلم**. اعتنی به: ابوصهبیب الکرمی. المملكة العربیه السعودیه - الرياض. بیت الافکار الدولیه للنشر و التوزیع.
۱۹. هروی، عبدالرحیم فیروز. (۱۳۹۵). **مال حرام و احکام آن در اسلام**. ج ۱. هرات - افغانستان: نشر محمدی.
۲۰. الهیتمی، الشیخ شهاب‌الدین احمد بن حجر. (بی‌تا). **الخیرات الحسان فی مناقب الامام الاعظم ابی حنیفه النعمان**. طبع علی تفقه مولوی محمد عبدالله جیتیگر و شرکاته فی بومی الهند سنه ۱۳۲۴ (طبع بمطبعه السعاده بجوار محافظه مصر).

References

1. Holy Quran (Arabic).

2. Ibn Taymiyyah, Ahmad Ibn Abdul Halim (B.T.A). **Al-Siyasah al-Sharia fi reform al-Ra'i and al-Rai'ah**, research: Ali bin Muhammad Al-Omran, publishing and al-Tawzi'ah; has knowledge of benefits. Publishing and al-Tawzi'ah; has knowledge of benefits. (Arabic).
3. Ahmadi, Fazal Ahmad (2022). **"Imam Abu Hanifah and the fight against political tyranny"**, Ghalib University's scientific-research journal of social sciences, 11th publication year, 39th series, 4th issue, winter 1401, pages 57-76.(Persian). <https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V39.I4.6>
4. Ahmadi, Fazal Ahmad (2023). **"Imam Abu Hanifah's approach towards moderation"**, Ghalib University's scientific-research journal of social sciences, 12th period and year of publications, number two, summer 1402, pages 155 to 172.(Persian). <https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V.12.I2.9>
5. Al-Bukhari, Muhammad bin Ismail, (1998). **Sahih Al-Bokhari**, Bayt al-Afkar al-Dawliyya for publication and distribution. (Arabic).
8. Khalaf, Abdul Wahab (1977). **Al-Siyasa al-Sharia and Nizam al-Dawlah al-Islamiyya fi al-Shaon al-Dosturiya and al-Kharjiya and Maliya**, Egypt-Cairo; 0 Dar al-Ansar. (Arabic).
9. Al-Dhahabi, Al-Imam al-Hafiz Shams al-Din Muhammad bin Ahmad bin Othman. (1408). **Imam Abi Hanifa and Sahiba Abi Yusuf and Muhammad bin Al-Hassan**. The third edition. Beirut-Lebanon, Bahidr Abad al-Dakn in India: Al-Nu'maniyah Encyclopaedia Revival Committee. (Arabic).
10. Rahimi, Abdul Hamid (1390). **"The jurisprudential, principled, theological and political opinions and thoughts of Imam Abu Hanifah"**, (a collection of research articles examining the opinions and thoughts of Imam Abu Hanifah, compiled by Musa Aziri, pages 51 to 103. (Persian).
11. Al-Zahili, Wahba, (1985). **Islamic jurisprudence and justice**, the fourth part (the theories of jurisprudence and contracts), the second edition, Damascus-Syria: Dar al-Fikr for printing and distribution and publishing. (Arabic).
12. Seyed Qutb, (1378). **Social justice in Islam**, translated by Seyedhady Khosrowshahi and Mohammad Ali Garami, bija. (Persian).
13. Sharbasi, Ahmed (2012). **Four Sunni Imams**, translated by: Mahmoud Ebrahimi, second edition, Iran; Kurdistan Publications. (Persian).
14. Al-Saimiri, al-Qazi Abi Abdullah Hossein bin Ali. (1985). **News of Abi Hanifah and his companions**. Second edition Beirut-Damascus: Alam al-Katb. (Arbic).
15. Tahawi, Imam Abu Jaafar Ahmed bin Muhammad. (1389). **Aqeed Tahawi**, translation: Saadi Mahmoudi, first edition, Tehran-Iran: Ehsan publishing house. (Persian).
16. Atwan, Hossein. (1991). **Jurisprudents and Caliphate in the Umayyad Era**, first edition, Beirut-Lebanon: Dar al-Jeel. (Arabic).
17. Qaradawi, Yusuf, (2016). **Political Jurisprudence**. Translation: Abdulaziz Salimi, fifth edition, Tehran-Iran: Ehsan Publishing House. (Persian).
18. Muslim, Abi al-Hasan Muslim bin Hajjaj, (1998). **Sahih Muslim**, attention to: Abu Suhaib Al-Karami, Al-Malmakah Al-Arabiya Al-Saudiya- Al-Riyadh, Bayt al-Afkar al-Dawliyya for publication and distribution.(Arabic).
19. Heravi, Abdur Rahim Firoz, (2015). **Haram property and its rulings in Islam**, first edition, Herat-Afghanistan; Mohammadi publication. (Persian).
20. Al-Hitami, Al-Sheikh Shahab al-Din Ahmed bin Hajar. (Beta). **Al-Khairat al-Hassan fi Manaqib al-Imam al-Azam Abi Hanifah al-Numan**. Taba Ali Faqe Maulvi Muhammad Abdullah Jitiker and his partners in Bumi Hind year 1324 (printed at the Al-Saada Press next to the Egyptian Conservatory). (Arabic).